

شهر پساسیاسی^۱

اریک سوئینگدو

ترجمه ایمان واقفی

«آدمنتوس عزیز، سرشت خودکامگی چیست؟ روشن است به گمانم؛ خودکامگی از رحم دموکراسی زاده می‌شود» (افلاطون، جمهور)

پولیس مرده است، زنده باد شهر خلاق!

درست در زمانی که شهر (city) زنده است و به رشد خود (دست‌کم در برخی فضاها) ادامه می‌دهد، پولیس به نظر می‌رسد در حال احتضار است؛ پولیسی که در معنای ایده‌آل یونانی مکان مواجهه عمومی سیاسی، محل مناظرات و مجادلات دموکراتیک، فضای اعتراض و مخالفت (غالباً رادیکال) و جای سروشکل دادن به سوژکتیویته‌ی سیاسی بود. موضوع این مقاله دقیقاً همین شهر سیاست‌زدوده (یا پساسیاسی و پسادموکراتیک) است. در این راه وام‌دار ژاک رانسیر، اسلاوی ژیژک، شانتال موف، مصطفی دیکچ، آلن بدیو و دیگر منتقدانی هستم که تیر نقدشان رادیکالیسم منزله‌طلبانه را هدف گرفته است؛ رادیکالیسم منزله‌طلبانه‌ای که در دوران سروری سیاست‌گذاری و سیاست شهری سیاست‌زدوده و نظم نئولیبرالی سرمایه‌داری متاخر، نظریه انتقادی و پرکسیس سیاسی رادیکال را عقیم و نازا کرده است. می‌کوشم به «امر سیاسی» جایگاهی مجدد در مباحث شهری ببخشم.

نوشته‌ام ۴ بخش دارد. در بخش اول تهی‌شدن امر سیاسی را از «پهنه‌ی درون‌ماندگار»^۲ می‌کاوم. پهنه‌ی درون‌ماندگار از یک سو شرط امکان پولیس است و از سوی دیگر آرایش پساسیاسی شهری را تحکیم می‌بخشد. ویژگی این آرایش پساسیاسی شهری برآمدن حکمروایی نئولیبرالیست که به جای جدل، عدم توافق و مخالفت، مجموعه‌ای از تکنولوژی‌های حکمرانی را جایگزین کرده است؛ تکنولوژی‌هایی که حول موافقت، توافق و مدیریت تکنوکراتیک قوام یافته‌اند. در بخش دوم به تشریح شرایط سیاست‌زدوده در شهرهای سرمایه‌داری متاخر می‌پردازیم. در این جا نشان خواهیم داد چگونه نظم به‌تمامی پساسیاسی و پسادموکراتیک، تمام و کمال و البته به‌شکلی ویرانگر درون بستر شهری رخنه کرده است.

^۱ این متن ترجمه مقاله‌ای با مشخصات زیر است:

E. Swyngedouw, "The Post-Political City," In Bavo, Eds., Urban Politics Now. Re-Imaging Democracy in the Neoliberal City, NAI Publishers, Rotterdam, 2007, pp. 58-77.

^۲ The plane of immanence

بخش سوم به ایضاح نظم پلیس شهری مبتنی بر توافقِ سیاسی اختصاص یافته است. استدلال خواهیم کرد که چگونه این نظم پلیسی آشکارا با ژستی/حالتی پوپولیستی درهم آمیخته؛ ژستی که اولاً دموکراسی را بی اثر می کند، دوماً به صورت ضروری به خشونتِ فراسیاسی و طرد و حذف منتهی می شود و سوماً تمام فضاهای واقعی مداخله را فرومی بندد. در بخش پایانی می کوشم ایده‌ی امر سیاسی و پولیس سیاسی را از پشت هیاهوی حکمرانی توافق محور (مشارکتی)، مدیریت تکنوکراتیک و سیاست گذاری/پلیسی گری^۲ شهری نئولیبرال بازیابی کنم. باور دارم از درون رخنه‌های موجود در بی انسجامی نظم شهری متاخر، زیاده خواهی‌ها و شکاف‌هایی که نظم شهری سیاسی برجای گذاشته است، اگر نتوان فضاهای شهری سیاسی اصیل را به صورت عینی ایجاد و اشغال کرد، دست کم می توان درباره به آن‌ها اندیشید.

پلیس شهری در سرمایه داری متاخر

«بی سرانجام ماندن و پایان آلترناتیوهای سوسیالیستی، باعث نشد ایده‌های دموکراتیک برآیند و بازسازی شوند. در عوض شاهد افول شیوه‌های دموکراتیک مدیریت در پهنه‌های محلی‌ای بودیم که برآمده از منطق اقتصاد جهانی‌ست. در حقیقت ضرورت اقتصاد جهانی در هیئت وضعیت مشترکی مستقر و تثبیت شد که به راست و چپ به یکسان راه حل‌های مشابهی را تحمیل کرد. توافق بر سر این راه حل‌ها تبدیل به یگانه ارزش والای دموکراتیک شد» (Ranciere, 2004a: 3-4).

در این بخش نشان خواهیم داد سیاست گذاری (پلیسی گری) شهری در سرمایه داری متاخر نه تنها تعارضات و مخالفت‌ها را از صحنه محو کرده، مهمتر آنکه به اسقاط امر سیاسی، بی معنا کردن «دعوی امر حسّانی» و آنچه رانسیر تولید وضعیت «پساسیاسی» و پسادموکراتیک می نامید ختم شده است. پیش از آنکه به تشریح این وضعیت سیاسسی بپردازم لازم است قدری بر ابعاد نظم پلیسی سرمایه داری متاخر تأمل کنیم.

در بستری که سیاست گذاری‌های توافقی و نئولیبرال اقتصادی-اجتماعی در حال اجراست، سیاست گذاری/پلیسی گری شهری در شهرهای اروپایی تغییرات چشمگیری کرده است؛ از تغییر در حوزه‌ها و سطوح مداخله گرفته تا تغییر در ترکیب و ویژگی‌های بازیگران و عوامل، ساختارهای نهادی و ابزارهای سیاست گذاری. اکنون شهرها برای تغییر سرنوشت‌شان باید خود را با نتایج ناشی از دگرگونی‌های اقتصادی-اجتماعی برخاسته از سازماندهی نوین تولید و تقاضای جهانی، شبکه‌ی کمپانی‌ها و بازیگران فراملی، جریان جهانی پول‌های داغ^۴ و سرعت شتابان بازساخت یابی (و گاهی دوگانه سازی) نیروی کار همگام کنند. بر همین مبنا سیاست گذاری/پلیسی گری شهری برای همگام کردن خود با این وضعیت اقتصادی-اجتماعی نوین، تغییر و تحول چشمگیری پیدا کرده است. این تغییرات خبر از سیاست گذاری جدیدی

³ Polic(y)ing

⁴ Hot money

می‌دهد؛ سیاست‌گذاری‌ای که دیگر نه مانند گذشته بر بازتوزیع و تنظیم مناسبات^۵، بلکه بر رشد اقتصادی، رقابتی‌کردن، کاسب‌کارسالاری و خلاقیت تمرکز می‌کند (Oatley, 1998; Roberts & Sykes, 2000). این چرخش استراتژیکِ دستورکار شهری نتیجه‌ی برآمدن شیوه‌ی جدید حکمرانی شهری و نیز تجدیدنظر در فرم، کارکرد و حدود سیاست‌گذاری شهری است (Brindley, Rydin & Stoker, 1989; Healey et al. 1995; Swyngedouw, 2005b). به‌رغم تنوع و گاه تعارضی که این شیوه‌های جدید حکمرانی دارند، اما وجه مشترکی که همه آن‌ها را زیر عمود خیمه‌ی «بازآفرینی شهری» جمع کرده، خلاقیت رقابتی، انعطاف‌پذیری، کارآیی، کارآفرینی دولتی، شراکت راهبردی و مزایای همکارانه است (Healey, 1997; Jessop, 1998; Albrechts, 2006).

در دهه ۱۹۸۰ پروژه‌های بزرگ‌مقیاس توسعه شهری در بوستون، بالتیمور و بارسلون با موفقیت‌های اولیه‌ای همراه بود. پس از آن بود که استراتژی‌های توسعه شهری که محوریتش رقابت شهرها در مقیاس بین‌المللی بود، به امید دستیابی به بازآفرینی اقتصادی، طرح‌های شهرسازی و پروژه‌های [چشمگیر] بزرگ‌مقیاس توسعه شهری (UDP) را به‌عنوان اصلی‌ترین سیاست خود انتخاب کردند. این پروژه‌های اسم و رسم‌دار اکنون در جای جای مناظر شهری قابل مشاهده‌اند. پروژه‌های بزرگ‌مقیاس تجسد عینی منطق توسعه‌اند؛ منطقی که این پروژه‌ها را اصلی‌ترین اهرم برای رشد اقتصادی و جذب سرمایه و توریست (مصرف‌کننده) می‌داند. برای مثال Potzdammer Platz برلین، South Axis آمستردام، Kop van Zuid رتردام، Guggenheim Museum بیلباو و یا تلاش لندن برای کسب میزبانی مسابقات المپیک ۲۰۱۲ تنها چند نمونه از بی‌شمار پروژه‌های شهری‌ای‌ست که متولیان شهر در دستورکار قرار داده‌اند. در حقیقت پروژه‌های بزرگ‌مقیاس شهری به بخش لاینفک سیاست‌گذاری نئولیبرال تبدیل شده تا جای رویکردهای نسبتاً سنتی بازتوزیعی را بگیرند. جستجو برای رقابتی‌کردن فضاها به نخستین هدف سیاست‌گذاری/پلیسی‌گری شهری تبدیل شده است تا مجدداً جایگاه شهرها را در اقتصاد جهانی تحکیم بخشند (Swyngedouw, Moulaert & Rodriguez, 2002). از این منظر، افزایش مزیت رقابتی شهرها عموماً به ارتقاء کیفیت محیط مصنوع و منطبق‌ساختن آن با شیوه‌های انباشت طبقه برگزیده گره خورده است تا از این رهگذر شهر به شبکه‌ی نخبگان فرهنگی و اقتصادی جهانی متصل شود.

بدین‌ترتیب بازسازی فیزیکی و بهبود اقتصادی دست در دست یکدیگر حرکت می‌کنند. این دو غالباً فرآیندهایی کم و بیش هم‌زمان و هم‌پا قلمداد می‌شوند: مگاپروژه‌ها به چشم بستری برای رشد اقتصادی و جهش کارکردی نگریسته می‌شود. البته باززنده‌سازی شهری به محدوده شهرها ختم نمی‌شود، بلکه با فرارفتن از مرزهای شهر، با بهبود منطقه‌ای و استراتژی‌های بین‌المللی گره می‌خورد (Swyngedouw, Moulaert & Rodriguez, 2002). اجرایی‌شدن چنین

سیاست‌های بازتوزیعی و تنظیم‌گری، از شاخصه‌های سیاست شهری در دوران دولت رفاه به‌ویژه در دهه‌های ۴۰ الی ۷۰ میلادی بود. در این دوره، حکمرانی شهری با^۵ بازتوزیع کالاهای عمومی‌ای مانند مسکن، بهداشت و درمان و آموزش از یک‌طرف و با تنظیم مناسبات بازار از سمت دیگر، برای کاهش نابرابری و توزیع عادلانه‌ی ثروت تلاش می‌کرد. در دهه‌های بعدی این سیاست‌ها آرام آرام جای خود را به سیاست‌های نئولیبرال داد (م)

سیاست‌گذاری شهری‌ای نیازمند تشکیل مجموعه‌ای از نهادهای حکمرانی رسمی و غیررسمی بود که خارج و ورای دولت عمل کنند؛ بدین ترتیب حکمرانی-فرا-دولتی قوت گرفت. نتیجه آنکه نظم پلیسی جدید برای حکمرانی و سازماندهی مناسبات اجتماعی، همراه است با قسمی منظرسازی شهری نوظهور (Mitchell, 2002; Jessop, 1998; Pegden, 1998; (Hajer 2003b; Whitehead, 2003).

تبدیل حکمرانی به حکمرانی-فرا-دولتی مصادف بود با آرایش نهادی-سازمانی جدیدی؛ سازمان حکمرانی نهادی و شبه-نهادی‌ای که بر پایه‌ی شبکه‌ی افقی و درهم‌تنیده‌ای از سه بخش مختلف برقرار شده: بخش خصوصی (بازار)، جامعه مدنی (غالباً ان‌جی‌اوها) و بازیگران دولتی (Swyngedouw, 2005a). این آرایش جدید حکمرانی از یک سو برای سیاست‌گذاری، مذاکره، اداره و تصمیم‌گیری جایگاه ویژه‌ای به بخش خصوصی می‌بخشد و از سوی دیگر شأن بالایی به جامعه مدنی می‌بخشد تا آنچه در دوران پیشین توسط دولت مرکزی یا حکمرانی محلی اداره می‌شد، این بار در مراوده‌ی بخش خصوصی و سازمان‌های مدنی حل و فصل شود. اکنون این ترکیب‌بندی به ظاهر افقی، ریزوماتیک و چندمرکزی که در آن قدرت پخش و مرکززدایی شده است، در قانون‌سازی، قانون‌گذاری و اجرای قانون در مقیاس‌های مختلف جغرافیایی غالب شده است (Hajer, 2003a: 175). چنین آرایش جدید حکمرانی را می‌توان هم در مقیاس شهری/محلی (مانند شرکت‌های توسعه، کمیته‌های جانبی، انجمن ذی‌نفعان رسمی و غیررسمی‌ای که در موضوعات اقتصادی، اجتماعی، زیرساختی و زیست‌محیط شهری مداخله می‌کنند) و هم در مقیاس منطقه‌ای و بین‌المللی (از قبیل اتحادیه اروپا، سازمان تجارت جهانی، صندوق بین‌المللی پول، معاهده توکیو و ...) مشاهده کرد (Swyngedouw, 1997). این شیوه‌ی حکمرانی (governance) «مشارکتی»، با شکل جدیدی از حکمروایی (governmentality) همراه است؛ هدایت و مدیریت رفتارها^۶ (Foucault, 1979; Lemke, 2002)؛ حکمروایی‌ای که در آن به کمک تکنولوژی‌ها و ابزارهای جدید و با اتکاء به تاکتیک‌های کانالیزه کردن قانون‌گذاری‌های جمعی و اجرای تصمیمات و پلیسی‌گری، عقلانیت خاصی حاکم می‌شود: مقیاس شهری به پهنه ضروری‌ای برای تحقق چنین آرایش جدید حکمرانی‌ای تبدیل می‌شود (Le Gales, 2002; Brenner & Theodore, 2002). این رویه به نوبه‌ی خود با دگرگونی «نظم پلیس» شهری در جهت نیل به توافقی پساسیاسی و پسادموکراتیک همراه است.

شمیتر (Schmitter, 2002: 52) حکمرانی را «روش و مکانیسمی برای مواجهه با طیف وسیعی از مسائل و منازعاتی می‌داند که در آن بازیگران با مذاکره و همکاری به تصمیمات الزام‌آور و رضایت‌بخش مشترک می‌رسند و آن‌ها را اجرا می‌کنند». نظام حکمرانی-فرا-دولتی ساختاری افقی و شبکه‌ای دارد. این نظام بر محور رابطه‌ای متقابل میان بازیگران مستقل اما به هم وابسته‌ای استوار است که رویکردی توافقی^۷ به اهداف و مسائل دارند. حکمرانی-فرا-دولتی به رغم

⁶ Conduct of conduct

⁷ consensual

تعارضات درونی و دستورکارهای متعارض میان سازمان‌ها نهادی و شرکت‌های منتخب، بر درجه بالایی از اعتماد بنا شده است. این تکنولوژی‌های جاری حکمرانی سر و کارشان با محاسبه ریسک (خود ارزیابی)، قوانین حسابداری و حسابرسی انضباطی و کمی و معیارهای عملکرد بازاری است (Dean, 1999; Donzelot, 1984). همانطور که Lemke می‌گوید (2002: 50) این رویه «خبر از دگرگونی سیاست و بازساخت‌یابی روابط قدرت در جامعه می‌دهد. آنچه ما امروز شاهدش هستیم افول یا نزول حکومت دولتی و ظرفیت‌های شهرسازی نیست، بلکه حرکت از تکنیک‌های رسمی حکومت به تکنیک‌های غیررسمی حکومت و ظهور بازیگران جدید در این عرصه (مانند ان‌جی‌او ها) است. این تغییرات گویای دگرگونی‌ای اساسی در معنای دولت و بازسازی روابط میان دولت و جامعه مدنی است». این تغییرات دربرگیرنده‌ی بازسازماندهی‌ای سه مرحله‌ای است (Swyngedouw, 1997; 2004):

نخست برون‌سپاری کارویژه‌های دولت از طریق خصوصی‌سازی و مقررات‌زدایی (و تمرکززدایی). هر دوی این روش‌ها به ناگزیر مستلزم رشد و گسترش روزافزون تشکیلات غیردولتی و بازارمحور و جامعه مدنی در تنظیم‌کردن، حکمرانی و سازماندهی مجموعه‌ای از فعالیت‌های اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی است.

دوم ارتقاء مقیاس حکمرانی به‌شکلی که دولت ملی هر چه بیش از پیش وظایف تنظیمی و دیگر مسئولیت‌های خود را به نهادهایی حکمرانی در سطوح و مقیاس‌های بالاتر (اتحادیه اروپا، صندوق بین‌المللی پول، سازمان تجارت جهانی و ...) می‌سپارد.

سوم نزول مقیاس حکمرانی به ذی‌نفعان شبه‌مستقل «محلی» که منتهی به تنوع و تکثر محلی و افزایش میل به به‌کارگیری بازیگران اجتماعی جدید در حوزه حکمرانی می‌شود. این نزول مقیاس حکمرانی به معنای تمرکززدایی افقی به نفع اشکال حکمرانی در مقیاسی زیرملی است.

این بازآرایی سه‌مرحله‌ای مناسبات میان دولت، جامعه مدنی و بازار، هم‌زمان آرایش حکمرانی را به‌سوی شکل نهادی جدیدی از حکمرانی-فرا-دولتی تغییر می‌دهد. به‌جریان افتادن این فرآیندها بخشی از نظام حکمرانی [جدید] «هدایت و مدیریت رفتار» (تمشیت رفتار) است. بازساخت‌یابی نظام حکمرانی بخشی از سیاست ایدئولوژیک نئولیبرال است که در دهه‌های اخیر قوام و قوت یافته. ایدئولوژی نئولیبرال سه رکن اصلی دارد: اول تمایل به برساخت سیاسی بازار به‌عنوان نهاد اجتماعی مرجح در امر توزیع و تخصیص منابع. دوم نقد سیاست‌های رفاهی دولت‌کینزی با برچسب افراط‌گرایی و سوم مهندسی اجتماعی امر اجتماعی در جهت نیل به مسئولیت‌پذیری فردی فراگیر (Harvey, 2005). این اشکال جدید حکمرانی با خود مجموعه‌ی جدیدی از تکنولوژی‌های قدرت را به‌جریان می‌اندازد. میچل دین (Dean, 1999) از این تکنولوژی‌ها با نام «تکنولوژی‌های عاملیت» و «تکنولوژی‌های عملکرد» یاد می‌کند. تکنولوژی عاملیت به استراتژی‌هایی اشاره دارد که فرد را مسئول تمام رفتارهای خویش می‌داند. از سوی دیگر تکنولوژی عملکرد، مجموعه‌ای از «بنچ‌مارک‌ها» را به‌جریان می‌اندازد که در قالب سلسله‌ای از استانداردهای دولتی برای (خود) ارزیابی عملکرد تحمیل

می‌شود. این قواعد شکل مشخصی از عملکرد را کانالیزه می‌کند. بدین ترتیب تکنولوژی‌های عملکرد از انسان‌ها «افرادی محاسبه‌گر» میان «فضاهایی محاسبه‌پذیر» می‌سازد که درون «رژیم‌های محاسباتی» قرار گرفته‌اند (Miller, 1992). بر همین سبیل، باربارا کروک‌شنک (1993; 1994) از به‌جریان افتادن «تکنولوژی‌های شهروندسازی» می‌گوید. تکنولوژی‌های شهروندسازی به‌صورت «تکنولوژی‌های متنوع اعتماد به‌نفس، توانمندسازی و مشاوره و مذاکره‌ای تعریف می‌شود که در هزار و یک موضوع از قبیل توسعه‌ی محلی، ارزیابی تأثیرات اجتماعی و زیست‌محیطی، کمپین‌های ارتقاء سلامت، آموزش‌های مختلف، پلیسی‌گری محلی، فائق آمدن به وابستگی و ... کاربرد دارند» (Dean, 1999: 168). طنز داستان آنجاست که این تکنولوژی‌ها توسط سمن‌ها و دیگر نهادهای مدنی‌ای تشویق و تکثیر می‌شوند که از زبان ضعفا و محرومان سخن می‌گویند (Goonewardena & Rankin, 2004). این بازیگران مدنی غالباً فراموش می‌کنند که چگونه این ابزارها به بخشی از روند تثبیت نظم نئولیبرال، اقتدارگرایانه و تحمیلی پلیس تبدیل می‌شوند؛ نظمی نئولیبرالی که پیایی در مدح مدیریت شخصی ریسک، آینده‌نگری و مسئولیت فردی آوا سر می‌دهد (Burchell, 1996; Dean, 1999). خلاصه شاهد برآمدن نظم پلیس شهری جدید به‌همراه «تقسیم‌بندی امور حسّانی» و توزیع مجدد مکان‌ها و کارکردها هستیم (Ranciere, 2000a). لولاهای این نظم پلیس شهری جدید بر محور «توافق» می‌گردد که در آن تمام آنانی که نامی برایشان وجود دارد و به حساب آمده‌اند، می‌توانند حضور و مشارکت داشته باشند. اگرچه در این آرایش توافقی نیز منازعه و تضاد منافع و آراء وجود دارد، اما پیشاپیش توافقی گسترده پیرامون شرایط موجود و زمین بازی (تقسیم‌بندی امور حسّانی) شکل گرفته است؛ توافقی در باب اینکه چه کار باید کرد (برای نمونه ساخت فضایی رقابتی، خلاقانه، نوآورانه و شهریتی جهانی). این آرایش حکمرانی-فرا-دولتی به‌شدت توافقی است. وضعیت پساسیاسی دقیقاً به چنین نظم توافقی و به‌ظاهر همه‌شمول (دست‌کم برای آنانی که صدا و نامی دارند و به حساب می‌آیند) گفته می‌شود. در ادامه این وضعیت پساسیاسی را شرح می‌دهیم.

وضعیت پساسیاسی

«در عصر پساسیاسی منازعه میان ایدئولوژی‌های جهانی رقیبی که در آن هر کدام از احزاب به‌دنبال به‌دست آوردن قدرت است جای خود را به همکاری تکنوکرات‌های دانشگاهی (اقتصاددانان، متخصصان و ...) و چندفرهنگ‌گراهای لیبرال داده است؛ سازش به‌صورت توافقی کم و بیش جهانی از رهگذر چانه‌زنی حول منافع حاصل می‌شود. امر سیاسی (فضای دادخواهانه‌ای که در آن محذوفان می‌توانند علیه اشتباهات/نابرابری‌هایی که در حقشان روا شده است اعتراض کنند) از حیز انتفاع ساقط شده است... تعلیق پساسیاسی امر سیاسی را باید در قالب تحویل وضعیت به کارگزاران پلیسی درک کرد که در خدمت ارضاء نیازهای (توافقی) بازار و باورمندان به مدارای بشردوستانه و چندفرهنگ‌گرایی» (Zizek, 2006: 72).

در آنچه از پی خواهد آمد نشان می‌دهیم چگونه نظم پلیس شهری در سرمایه‌داری متاخر به کمک ساخت شکلی از حکمروایی، ساخت شکلی از تقسیم‌بندی امور حسّانی که حول توافق، چانه‌زنی مشارکتی برای منافع و پذیرش جهانی‌شدن جهان‌وطنی و نتولیبرال به‌عنوان اصلی خدشه‌ناپذیر، عرصه را از هرگونه مخالفت تهی و سیاسی‌شدن را ناممکن کرده است (یا دست‌کم تلاش می‌کند که ناممکن کند) (Badiou, 2005a).

در حقیقت اتفاق نظر وسیعی شکل‌گرفته است بر سر اینکه مسئله‌ی شهری موضوعی جدی و ضروری است و برای جلوگیری از فاجعه و فروغلطیدن شهر در بحران اقتصادی و ازهم‌گسیختگی اجتماعی نه تنها می‌توان که باید دست به دامان «سازوکار مدیریتی-فنی» مناسبی شد. در همین حال بر سر اینکه هیچ آلترناتیوی جز هژمونی لیبرال جهانی وجود ندارد نیز همگان متفق القول‌اند. در این بستر، نه تنها قلمرو عمومی از مخالفت و نقد رادیکال و تنازع بنیادین تهی‌شده است، بلکه معیارهای حکمرانی دموکراتیک نیز متحول و جای خود را به قسمی حکمروایی خودکامه داده است (ن.ک. Swyngedouw, 2005a). در این میان ژیزک و موف مفهوم وضعیت پساسیاسی را در قالب فرماسیون سیاسی‌ای تعریف می‌کنند که امر سیاسی را ناممکن و سیاسی‌شدن امور خرد و جزئی را ممتنع می‌کند (Zizek, 1999a: 35; Mouffe, 2005): «شرایط پساسیاسی طیف وسیعی از متخصصان، مددکاران اجتماعی و غیره را روی صحنه می‌آورد تا خواسته (و اعتراضی) را که گروه‌های کوچک به کلیت وضعیت دارند، به مطالبه‌ی صنفی و جزئی تقلیل دهد. «به‌هیچ وجه عجیب نیست که این انسداد خفقان‌آور به شورش‌های خشونت‌آمیز [به اصطلاح] «کور» می‌منتهی می‌شود که گویی تنها راه ابراز خواسته و رای جزئیت‌شان است» (Zizek, 1999b: 204). این آرایش پساسیاسی به‌ویژه در کشورهای اروپایی به شکل گسترده‌ای حاکم شده است.

بدین ترتیب پساسیاست با اداره (پلیسی‌گری) مسائل اجتماعی، اقتصادی و غیره سر و کار دارد؛ پساسیاست کاری می‌کند که راه حل این مسائل را فقط درون روابط اجتماعی حاکم یعنی قلمرو امر ممکن، جستجو کنیم [و به فرارفتن از آن نیندیشیم]. ژیزک (2003: 303) می‌گوید «نشانه‌نهایی پساسیاست در کشورهای اروپایی رشد رویکرد مدیریت‌گرا به حکومت است: حکومت به شکل نهادی مدیریتی بازپردازی می‌شود که دیگر هیچ ابعاد سیاسی ندارد و نباید داشته باشد». وضعیت پساسیاست از سیاسی‌شدن به آن معنایی که در یونان باستان سراغ داریم تهی شده است؛ یعنی از عمومیت بخشیدن (و کلی‌کردن) درخواست‌های صنفی و جزئی؛ کلیت‌بخشی‌ای که می‌خواهد از صرف چانه‌زنی بر سر منافع صنفی «فراتر» رود. سیاست [در عصر پساسیاسی] به چیزی تبدیل می‌شود که افراد انجام می‌دهند بدون آنکه مجبور به تقسیم‌کردن و جداکردن بشوند (Thomson, 2003). در این بستر، آرایش نظم پساسیاسی توافق‌محور به دنبال محو منازعات بنیادین و تنزل منازعات به تقابل‌های فراسیاسی است. بنابراین عصری که در آن به سر می‌بریم، یعنی عصر توافق، فضای اصیل سیاسی «عدم توافق» را از صحنه محو کرده است. البته نباید توافق را معادل صلح یا غیاب منازعه‌ی بنیادین گرفت (Ranciere, 2005a: 8).

در این عصر مصائب و مشکلاتی مانند نظم‌بخشیدن مجدد به شهر که عموماً به‌عنوان مسئله پذیرفته و آشکار می‌شود، باید از خلال مصالحه و ابزارهای مدیریتی و فنی حل و فصل شود. «توافق به این معنی است که فارغ از تعهدات، منافع و ارزش‌های شخصی، همگان به یک شکل وضعیت را درک و آن را به یک نام مشابه خطاب می‌کنند. اما هیچ منازعه‌ای بر سر آنچه باید افشا شود، آنچه درون این وضعیت از پیش تعیین‌شده است وجود ندارد؛ به بیان دیگر هیچ خبری از کشمکش حول خود وضعیت مستقر وجود ندارد» (Rancier, 2003b: §4). کلیدی‌ترین ویژگی توافق «ابطال مخالفت است... پایان سیاست» (Ranciere, 2001: §32). واضح است که این جهان‌پاسیاسی از هر آنچه بوی انتخاب و آزادی دهد (جز آنچه درون توافق تحمل می‌شود) طفره می‌رود. تنها موضع مخالفت [که به رسمیت شناخته می‌شود]، موضع سنت‌گراها (آن‌هایی که به گذشته چسبیده‌اند و زیر بار پذیرش نظم نئولیبرال جهانی و گریزناپذیر بودن آن نمی‌روند) و موضع بنیادگراهاست. از این منظر تنها راه مقابل با این دو گروه به‌کارگیری خشونت لخت و برهنه است، با معلق کردن حقوق «بشردوستانه» و «دموکراتیک‌شان». بدین ترتیب پاسیاسیست بر این محور استوار شده است که یا همگان را درون نظم متکثر مبتنی بر توافق ادغام کند و یا آن‌هایی را که خود را خارج از توافق قرار می‌دهند اخراج کند. جورجو آگامبن (2005) درباره این گروه دوم می‌نویسد نظم پلیس، قانون را به‌حال تعلیق درمی‌آورد؛ این گروه‌ها فالواقع به‌عنوان گروه‌های افراطی و تروریستی شناخته و به خارج از قانون پرتاب می‌شوند. این فرم فراسیاسی آن‌هایی را که در نظم توافق محور «مشارکت» می‌کنند رودرروی آن‌هایی می‌نشانند که خارج از این نظم سیاسی قرار گرفته‌اند؛ کسانی همچون به‌حاشیه‌رانده‌شدگان و مهاجران. رخدادهایی مانند شورش‌هایی که در پاییز ۲۰۰۵ در پاریس رخ داد و برخوردی که با آن شد نمونه بارزی از خشونت کلاسیک چین فراسیاسیست شهری است (Dikec, 2007).

حکمرانی شهری در سرمایه‌داری متاخر و مجادلات حول آرایش شهر، نه تنها آشکارا چنین نظم پاسیاسی‌ای را بازتاب می‌دهند بلکه در حقیقت ساخت شهرهای خلاق و کارآفرین جدید، یکی از اساسی‌ترین فضاهایی است که توافق پاسیاسی بر ساخته می‌شود؛ جاییکه که سیاست حقیقی با سرعت برق و باد جای خود را به متخصصان و اپراتورها می‌دهد (Zizek, 2005a: 117). بنابراین این توافق پاسیاسی عمیقاً واپس‌گراست و جلوی شکل‌گیری حرکت‌های واگرا و متخاصم را می‌گیرد و اجازه نمی‌دهد سیاست‌هایی که سودای آینده‌ی بدیلی دارند پا بگیرند.

پوپولیسم شهری نشان بیماری عصر پسادموکراتیک

در عصر پاسیاسی پسادموکراتیک، سیاست متخاصمانه (چه از جنس چپ چه از جنس راست، یا حتی نگاه‌های عمیقاً واگرا که تصویری متفاوت از آینده می‌دهند) به‌صورت ناامیدکننده‌ای تاریخ گذشته به‌نظر می‌رسند. اگرچه در این دوران عدم توافق و مباحثه هنوز امکان ظهور و بروز دارد، اما این‌ها تنها درون بستر جاری توافق و اجماع رخ می‌دهند. وضعیت پاسیاسی درون ظرف سیاست پوپولیستی توافق محور ریخته می‌شود تا تغییرات «مطلوب» را ایجاد کند. سیاست‌گذاری/پلیسی‌گری شهری بازتاب اعلی این ترفند پوپولیستی برای شرایط پاسیاسی پسادموکراتیک است

(Crouch, 2004). به بیان دیگر پوپولیسم شهری عاری از سیاست، نشانه‌ی بارز توافق نهادی پسادموکراتیک است. در اینجا ویژگی‌های پوپولیسم را به صورت خلاصه برمی‌شماریم (ن.ک. Cancon, 1999; Laclau, 2005; Zizek, 2005b; Swyngedouw, 2007) و نشان خواهیم داد این پوپولیسم چگونه در رویکردهای شهری غالب بازتاب یافته است.

نخست آنکه پوپولیسم از شهر (THE city) و مردم (THE people) به عنوان یک کل اجتماعی و عینی سخن می‌گوید. از این منظر تمام مردم را [به یکسان] تحت تاثیر بحران‌های شهری و تمام حیات شهری را در معرض فجایع بالقوه (مانند جهانی‌سازی، غیررقابتی‌بودن، مهاجرت بی‌رویه) می‌بیند. از این رو پوپولیسم شهری آشکال و ظهورات متفاوت و خاص حیات شهری را نادیده می‌گیرد، تفاوت‌های ایدئولوژیک و دیگر تفاوت‌های برساننده اجتماعی را مسکوت می‌گذارد و با بزرگ کردن یک خطر مشترک بر منازعات بنیادین حول منافع گروه‌ها سرپوش می‌گذارد.

دوم آنکه پوپولیسم شهری بر سیاست «خود مردم عقل‌شان می‌رسد» (البته که مقوله مردم در این نگاه امری تهی و بی‌نام باقی می‌ماند و معلوم نیست کی و کجا هستند) استوار است که پشتش به تکنوکراسی علمی خنثی و کاذب گرم است. پوپولیسم شهری پیایی بر طبل رابطه مستقیم میان مردم و مشارکت سیاسی می‌کوبد. به باور آن‌ها این رابطه به راه حل‌های خوب، اگرچه نه بهینه، می‌انجامد.

سوم آنکه پوپولیسم پیایی شبح آینده آخرالزمانی و خراب‌آبادی را احضار می‌کند که اگر سریع اقدامی نکنیم کارمان تمام است. اگر به جای اقدامی عاجل (که منظور اقدامی فنی-مدیریتی‌ست) دست دست کنیم، آینده شهرمان بر باد خواهد رفت. پوپولیسم هراس آخرالزمانی و دلشوره وجودی را احضار می‌کند.

چهارم آنکه یکی از اصلی‌ترین تاکتیک‌های پوپولیستی این است که باور کنیم هیچ سوژه و عامل تغییری وجود ندارد (برعکس مارکس که پرولتاریا را و فمینیست‌ها که زن را و یا حتی سرمایه‌داری نئولیبرال که «طبقه خلاق» را به عنوان سوژه تغییر معرفی می‌کنند). اما در عوض مدام از شرایط و مصائب مشترک، از نیاز به عمل مشترک و همکاری سخن می‌گوید. در نگاه پوپولیست‌ها هیچ چیزی تحت نام تنش درونی یا منازعات پیش‌برنده داخلی در جامعه وجود ندارد. هر آنچه هست دشمن خارجی از سیاره‌های دیگرند؛ مهاجمانی شی‌گونه. فانتزی بنیادین پوپولیسم خطر متجاوز یا گروهی از متجاوزان است که داخل نظام نفوذ و آن را فاسد کرده‌اند. «مهاجران» یا «جهانی‌سازی» نمونه کلاسیک چنین دشمنان خارجی و فتیشتیستی‌اند که برای حفظ خیر جمعی و شهر نوین باید در قبالشان دست به کار شد. از این زاویه مشکلات هرگز برآمده از خود «سیستم»، برخاسته از توزیع نابرابر روابط قدرت، از به سکوت کشاندن و به حاشیه‌راندن، از شبکه‌ی کنترل و اثرگذاری، از بی‌عدالتی آشکار و جریان مسمومی که در سیستم نهادینه شده نیست. بلکه همواره چیزی بیرونی و سندرومی آسیب‌شناختی در کار است که می‌توان جراحی‌اش کرد و از دل سیستم بیرونش آورد بدون آنکه کل آن صدمه‌ای ببیند.

پنجم آنکه روی صحبت پوپولیسم همیشه طبقه نخبگان است. پروژه پوپولیسم شهری همواره درخواست‌هایی را از طبقه حاکم دارد؛ این پروژه به دنبال تغییر طبقات حاکم نیست، بلکه از آن‌ها می‌خواهند برای این وضعیت کاری بکنند. در مقابل، سیاست غیرپوپولیستی دقیقاً به دنبال ملغی کردن نخبگانی و تخیل امر ناممکن است....

ششم آنکه سیاست پوپولیستی پساسیاسی هیچ نام مشخصی ندارد (Badiou, 2005b). پوپولیسم پساسیاسی سیاست بدون نام است؛ سیاستی که تعریف و نامی مشخص نمی‌توان روی آن گذاشت. از این رو مفاهیمی مبهم مانند شهر خلاق، شهر رقابتی، شهر همه‌شمول، شهر جهانی و شهر پایدار جای نام مشخص سیاست را می‌گیرد. رانسیر (1995) باور دارد سیاست اصیل چیزی نیست جز نام‌گذاری امور؛ جایی که بی‌نام‌ها، به حساب نیامدگان و در نتیجه بی‌فادشدگان نامی برای خود می‌یابند و به حساب می‌آیند.

هفتم آنکه پوپولیست در قالب مجموعه مشخصی از خواسته‌ها ابراز می‌شود (خلاص شدن از شر مهاجران، مالیات کمتر، مشارکت بیشتر) که در قالب همین خواسته‌های جزئی باقی می‌ماند و جلوی عمومی‌شدن و کلی‌شدن را به عنوان پروژه‌ای شهری می‌گیرد. به بیان دیگر مسائل شهری هرگز به شکل وضعیتی اجتماعی-محیطی نام‌دار و ایجابی، چشم‌اندازی متجسم، میلی به انتظار نشسته و تخیلی در انتظار تحقق ظاهر نمی‌شود.

مکان دموکراسی: بازگشت به پولیس

بر اساس آنچه گفته شد اکنون می‌توان پرسید سیاست دموکراتیک راستین چگونه ممکن می‌شود. از منظر رانسیر ژست سیاسی راستین یعنی به زبان آوردن مخالف و مختل کردن، بلند کردن صدایی که تحت لوای برابری جایی برای خود در نظم موجود باز می‌کند، صدایی که خواهان «حضور آن‌هایی است که حضوری ندارند» (Ranceir, 2001:6). سیاست نظم پلیس را مختل می‌کند؛ «برهم‌زدن مکان‌های تخصیص‌یافته به افراد و چیزها (یا دست‌کم به برخی افراد و برخی چیزها)» (Robson, 2005:5). سیاست از این منظر دیوار به دیوار آن چیزی است که رانسیر «پلیس» می‌نامد. وقتی از پلیس می‌گوییم منظور نظم فعلی چیزها و به بیان رانسیر «تقسیم‌بندی امور حسّانی» (Rancier, 2001:8). از این زاویه مفهوم پلیس به «تمام فعالیت‌هایی ناظر است که مکان‌ها، نام‌ها و کارکردها را طبقه‌بندی می‌کند» (Ranciere, 1994: 173)؛ پلیس به «نظم تثبیت‌شده‌ی حکمرانی دلالت دارد که هر فرد را در مکان «مناسب» اش درون نظم طبیعی چیزها قرار می‌دهد» (Dikec, 2005: 174). در چشمان پلیس «جامعه تشکیل شده است از گروه‌هایی که به کنشی مشخص در مکان‌هایی مشغول‌اند که برای آن تخصیص یافته و با شیوه‌ای از بودن که برای این کارها و مکان‌ها در نظر گرفته شده» (Ranciere, 2001:21). همانطور که مصطفی دیکچ می‌گوید (2007: Ch.2: 5) «[مفهوم] پلیس از یکسو به اصل طبقه‌بندی اشاره دارد و از سوی دیگر سامانه اداره‌کننده است. پلیس بر پایه‌ی سازمانی از فضای اجتماعی استوار است که به شکل نمادین قوام‌یافته؛ سازمانی که محور حکمرانی است. از این رو سرشت پلیس نه سرکوب که

طبقه‌بندی است؛ طبقه‌بندی مکان‌ها، افراد، نام‌ها، کارویژه‌ها، اقتدارها، فعالیت‌ها و ... (و البته نرمالیزه کردن این طبقه‌بندی)».

اگر تعریف پلیس را نظارت بر مکان‌ها و کارویژه‌ها بدانیم آنگاه «قدم اول سیاست راستین مختل کردن این نظارت است تا راه برای مختل کردن آنارشیستی کارویژه‌ها و مکان‌ها، برهم‌زدن طبقه‌بندی‌های فعلی بیان هموار شود. صدای دموکراتیک صدایی است که طبقه‌بندی اجتماعی غالب نقش‌ها را برهم می‌زند، صدایی که تن به توزیع قدرت و اقتدار فعلی در جامعه نمی‌دهد» (Hallward, 2003:192). رانسیر می‌نویسد صدای دموکراتیک صدای «سوژه‌های به‌جریان‌افتاده‌ای است که تمام بازنمایی‌های فعلی از مکان‌ها و بخش‌ها را برهم می‌ریزد» (Ranciere, 1998:99-100):

«در نهایت سیاست چیزی جز طبقه‌بندی فضاها نیست. این مکان‌ها چیستند؟ کارکردشان چیست؟ چه کسی می‌تواند آن‌ها را اشغال کند؟ اگر امر اجتماعی را طبقه‌بندی مکان‌ها و نقش‌ها بدانیم، به‌نظر من کنش سیاسی همواره روی امر اجتماعی و درون آن عمل می‌کند. سیاست همواره درباره‌ی این است که بدانیم چه کسانی از امتیاز برخوردارند و بگوییم که هر مکان مشخص برای چیست و چه کاری باید در آن انجام شود» (Rancier, 2003a: 201).

بدین ترتیب هم پلیس و هم سیاست هر دو اموری عمیقاً فضایی‌اند، اموری که حول فضا‌مندی و زمان‌مندی می‌گردند. رانسیر اضافه می‌کند:

«کردار سیاسی هرآن چیزی است که بدن‌ها را درون مکانی که [از پیش] به آن‌ها تخصیص داده شده جابه‌جا می‌کند؛ سیاست هر آن چیزی است که سرنوشت مکان‌ها را دگرگون می‌کند. سیاست آن چیزهایی را که حق دیده شدن نداشتند روئت‌پذیر می‌کند، آن صداهایی را که به گوش ما چیزی جز پارازیت‌های بی‌مفهوم نمی‌آیند، رسا و شیوا می‌کند؛ فعالیت سیاسی آن چیزی را که به گوش ما پارازیت می‌آید، قابل فهم و شنیدن می‌کند (Rancier, 1998: 30). سیاست کنشی‌ست بر اساس کنش پلیس (Rancier, 1998: 33) ... سیاست درباره این است که چه چیزی باید دیده شود و چه چیزی باید گفته شود، درباره اینکه چه کسی قادر به دیدن است و ذکاوت سخن گفتن دارد، چه کسی صاحب فضاها و امکان‌های زمانه است» (Rancier, 2006: 13).

از این منظر سیاست راستین چیزی جز بازترکیب‌بندی فضا نیست؛ تولید فضا برای اداکردن جملات^۸ و سخن‌ورزی‌ای که پیشتر چیزی جز پارازیت‌هایی نارسا نبود: «کار اصلی سیاست این است که به ترکیب‌بندی جدیدی از فضایی که می‌خواهد برسد. کار اصلی سیاست افشای جهان و سوژه‌ها و عملکردهایش است. گوهر سیاست آشکار کردن مخالفت است، آشکار

⁸ enunciation

کردن جهانی درون جهانی دیگر» (Ranciere, 2001: Thesis 8). البته که زنجیره‌ی سیاسی درون فضای پلیس رخ می‌دهد، از خلال «بازپردازی و بازآرایی مسائل اجتماعی، مشکلات پلیس و...». سیاست چیزی نیست جز مختل کردن نظم پلیس (Ranciere, 2003c: 7). فضا «به امری سیاسی بدل می‌شود... فضا با تاسیس مکان مواجهه توسط کسانی که نقشی در نظم «طبیعی» (یا به بیان دقیق‌تر، طبیعی‌سازی‌شده‌ی) سلطه ندارند، به بخش جدایی‌ناپذیری از فرآیند مختل کردن این نظم تبدیل می‌شود. از این زاویه ویژگی امر سیاسی نه صرف وجود روابط قدرت و یا وجود منافع متعارض، بلکه همین فضای مواجهه است؛ مواجهه به‌سان دقیقه‌ی انقطاع/اخلال در نظم مستقر» (Dikec, 2005: 172).

البته «... پلیس و سیاست درهم‌تنیده‌اند. به سخن دیگر فضای سیاست درون فضای پلیس دوخته شده است. وقتی سیاست نظم فضایی پلیس را مورد نقد قرار می‌دهد، آنگاه می‌توان گفت سیاست نه جدا از پلیس که از قضا به خاطر پلیس ممکن می‌شود. همانطور که رانسیر می‌گوید (Ranciere, 1998: 33) «سیاست برپایه‌ی پلیس عمل می‌کند، سیاست در مکان‌هایی کار می‌کند و با واژگانی سخن می‌گوید که هم برای پلیس و هم برای خود سیاست‌آشناست، حتی اگر این کار او به معنای بازتعریف واژگان و مکان‌ها باشد». سیاست راستین در فضای پلیس آغاز می‌شود، از خلال فضای پلیس عمل می‌کند و روی فضای پلیس اثر می‌گذارد. سیاست اما نه درون فضای پلیس، بلکه میان فضاهایی که توسط پلیس تسخیر نشده‌اند عمل می‌کند. فضاهایی که در فضای پلیس هیچ جایی ندارند. سیاست همان بازآرایی و ترکیب‌بندی مجدد است؛ سیاست مجموعه کنش‌هایی است که فضا را بازآرایی می‌کند؛ بازآرایی فضاهایی که در آن [پیشاپیش] جایگاه احزاب، اعضاء و یا فقدان هر جزء توسط پلیس مشخص شده است (Ranciere, 1998: 30). این فضاهای میانی «فواصل سوبژکتیویته‌سازی است: شکاف‌هایی که میان هویت‌ها، میان مکان‌ها و میان موقعیت‌ها ساخته می‌شود» (Dikec, 2005: 181-182).

حکمرانی-فرا-دولتی در نظم پلیس شهری سرمایه‌داری متاخر، مکان‌های عمومی مواجهه را از سیاست دموکراتیک راستین تهی می‌کند. این حکمرانی با قراردادن مخالفان خارج از نظم پلیس و گذاشتن آن‌ها در فضای متناسب خودش (به‌تعلیق درآوردن و ساکت کردنش)، فضاها را پاکسازی می‌کند. در مقابل، دموکراسی راستین چیزی نیست جز «برقرارکردن امر سیاسی به‌صورت نمادین از طریق قدرت گرفتن آنانی که قدرتی نداشته‌اند (انقطاعی در نظم مشروع و سلطه). دموکراسی یعنی آنانی که هرگز به‌شمار نمی‌آمدند قدرت بگیرند: به‌شمار آوردن به‌شمارنیامدگان (Ranciere, 2000b: 124).

شهرسازی فنی-مدیریتی و توافق‌محور «نه روشی برای اجرای دموکراسی... بلکه حذف و نقض بنیان دموکراتیک سیاست است: مدیریت فنی و توافق‌محور فقط گروه‌های قابل شناسایی را که منافع، خواست‌ها، ارزش‌ها و فرهنگ‌های مشخصی دارند زیر چتر خود قرار می‌دهد... مرکزگرایی توافق‌محور از قضا با پررنگ کردن تکثر تفاوت‌ها و هویت‌ها [ی رسمی] پر و بال می‌گیرد... بر این اساس هر چه شمار گروه‌ها و هویت‌هایی که در جامعه به‌شمار می‌آیند بیشتر باشد، نیاز به حکمرانی و مدیریت بی‌حدتری احساس می‌شود. «توافق واحد و یگانه از قضا از تکثر و چندگانگی تغذیه می‌کند»

(Ranciere, 2000b:125 125). زنجیره سیاسی دموکراتیک و برابری خواهانه‌ی اصیل نیازمند مداخله و تغییر نظم پلیس است:

« کنش سیاسی راستین (مداخله) فقط آن چیزی نیست که کار خود را درون چارچوب مستقر پیش ببرد، بلکه تغییر همان چارچوبی است که چگونگی امور را تعیین کرده ... سیاست اصیل هنر امر ناممکن است (این سیاست خود آن عناصری را دگرگون می‌کند که معیار تعیین امر «ممکن» در ساختار فعلی است» (Zizek 1999b: 199).

بنابراین سیاست اصیل «دقیقه‌ای است که در آن خواست‌ها و مطالبات صنفی و جزئی نه فقط به‌عنوان بخشی از فرآیند چانه‌زنی برای منافع ظاهر می‌شوند بلکه با فرارفتن از امور صنفی در قامت استعاره‌ای برای بازسازی تام و تمام کل فضای اجتماعی ظهور می‌کنند» (Zizek, 1999b: 208). سیاست راستین یعنی به‌رسمیت شناختن منازعه به‌عنوان رکن برساننده‌ی وضعیت اجتماعی؛ نامیدن آنچه فضاهای شهری می‌توانند به آن تبدیل شوند. سیاست راستین در حقیقت درباره‌ی خواست ناممکنات، ممکن ساختن امر ناممکن است. امر سیاسی فضای دادخواهی‌ست، فضای آن‌هایی که بخشی از «همه» نیستند، کسانی که به‌شمار نمی‌آیند، بی‌نام‌اند، کسانی که با نقشی که نظم پلیس (نمادین، اجتماعی و دولتی) برایشان در نظر گرفته مخالف‌اند (Zizek, 1998). همانطور که دپکن و لاستن (2004: 9) اشاره می‌کنند: «سیاست از این زاویه چیزی نیست جز توانایی مناظره کردن، به‌پرسش کشیدن و نوسازی بنیان‌هایی که منازعه سیاسی درون آن رخ می‌دهد؛ توانایی نقد ریشه‌ای نظم موجود و مبارزه برای امری نو و بهتر. به‌طور خلاصه سیاست مستلزم پذیرش تعارض و تنازع است». رویکرد مترقی و رادیکال «باید بر اولویت بی‌چون و چرای آنتاگونیسم درونی به‌عنوان عنصر برساننده‌ی امر سیاسی تاکید کند» (Zizek, 1999a: 29).

سیاست حقیقی چیزی جز یک کامیونیتی سیاسی دموکراتیک نیست؛ «کامیونیتی‌ای پر از انقطاع، پر از شکاف، بی‌قاعده و محلی، که از این طریق منطق برابری خواهانه زاده می‌شود و کامیونیتی پلیس را از درون قاچ می‌زند. کامیونیتی سیاسی کامیونیتی‌ای از جهان‌هاست درون یک کامیونیتی که شکافی برای سوژکتیویته‌سازی است: شکافی که میان هویت‌ها، میان فضاها و میان مکان‌ها ساخته می‌شود. باهم‌بودن سیاسی، قسمی درمیان‌بودن است: میان هویت‌ها، میان جهان‌ها... میان انبوهی از نام‌ها و هویت‌ها و موقعیت‌ها» (Ranciere, 1998: 137-138). مفهوم امر سیاسی نزد رانسیر بر محور تقسیم، نزاع و جدل می‌گردد (Valentine, 2005: 46). از این منظر «دموکراسی همواره خلاف آشتی شکاف‌های اجتماعی، علیه مدیریت توافق‌محور و «ثبات» حرکت می‌کند... نقطه‌ی ثقل دموکراسی نه رسیدن به توافق یا حفظ نظم بلکه ابداع شیوه‌ی نو و نامشروع عدم‌توافق، انشعاب و بی‌نظمی است» (Hallward, 2005: 34-35). حکمروایی شهری جدید در عصر پوپولیست‌پسایسی، دشمن دموکراسی‌ست. این حکمروایی تمام آن دیگرگونگی و تضارب رادیکالی را که رانسیر و دیگران گوهر برساننده‌ی دموکراسی برابری خواهانه می‌دانند، از درون تهی می‌کند.

در این راستا بدیو (2005a) معتقد است برای برآمدن سیاستی رادیکال باید تخیل عمیق جدیدی بر ساخت که بتواند امکان‌های واقعی‌ای را برای ظهور آینده‌ی متفاوت شهری فراهم سازد. از آنجاییکه که شرایط پسا سیاسی فعلی که نگاه نئولیبرال توافقی محور را با رویکرد شهری آخرالزمانی درهم می‌آمیزد و از این ترکیب تخیل شهری خاصی را به ما می‌فروشد (تخیلی که مخالفت، ستیز و امکان آینده‌ای دیگر را منتفی می‌کند)، ساخت و پرداخت روایت و تخیلی متفاوت بیش از پیش ضروری است؛ تخیلی که بتواند نیروهایی را برای محقق کردن خود بسیج کند. این امر محقق نمی‌شود مگر با بسترسازی و نامیدن آینده‌ی شهری دیگرگون؛ مگر با تزریق امر نو و امر ممکن به قلمرو سیاست و دموکراسی؛ مگر با به رسمیت شناختن ستیز، تفاوت و نزاع برای نام‌گذاری و ریل‌گذاری آینده. بدین ترتیب نزاع شهری نباید پشت یکدست‌سازی گفتار پوپولیستی شهر خلاق/جهانی محو شود، بلکه باید به عنوان رکن بر سازنده‌ی نظم دموکراتیک جا بیافتد.

شهر جهان‌محلی^۹ پسا سیاسی، شهری تگه‌تگه و خوش و آب و رنگ است. ادغام جهانی دست در دست متمایزسازی مناطق، نابرابری و توسعه مرگب و نامتوازن حرکت می‌کند. از خلال تنش‌ها، ناسازواری‌ها و پردشدگی‌هایی که درون این دگرگونی خوش آب و رنگ اما آشفته و تگه‌پاره بوجود می‌آید، اصطکاک، سوراخ، شکاف، ترک و فضاهای «خالی» سربرمی‌آورند (Swyngedouw, 2000)؛ فضاهایی که اگرچه بخش لاینفک نظم پلیس و وضعیت موجوداند اما همزمان خارج از آن قرار می‌گیرند. این شکاف‌ها، ترک‌ها و فضاهای «آزاد»، درزهایی را شکل می‌دهند که نقاطی برای تجربه‌ی اشکال جدید امکان‌های شهری‌اند. درست در همین فضاهای درمیانه^{۱۰} (تگه‌ها و قطعه‌هایی که از چشم نظم پلیس شهری جهان‌محلی پنهان مانده است؛ پلیسی که تمام فضاها را تنظیم، تقسیم و تعریف می‌کند) است که اشکال نوین پرکتیس‌های فرهنگی و اجتماعی شهری ظهور می‌کنند؛ فضاهای درمیانه‌ای که اشکال نوین شهریت را در رحم خود می‌پروراند (Swyngedouw & Kaika, 2003). اگرچه سرمایه‌ی جهانی منطق تمامیت‌بخش خود را بر شهرها و سیاست‌گذاری/پلیسی‌گری شهری تحمیل می‌کند، اما فضاهای «آزاد» راه و امکان‌هایی برای اشکال شهری نوین و زیست‌انسانی‌تر می‌گشایند. فضاهای آزاد امکان تجربه‌ی اشکال بدیل زندگی، کار و بیان را فراهم می‌کند، انواع جدیدی از کنش‌های سیاسی و اجتماعی را بر صحنه می‌آورد و اقتصاد عاطفی را از نو بازپردازی می‌کند. در فضاهای آزاد، زیست خلاق دیگر به مدد افزایش سهام بورس و ارزش صندوق‌های بازنشستگی محاسبه نمی‌شود. ادوارد سوگا (1996) این فضاهای آزاد را فضای سوم می‌نامد؛ زیستن در فضای میانه‌ای که از میان تصور و تخیل سربرمی‌آورد. فضای سوم همزمان واقعی و تخیلی‌ست، همزمان مادی و استعاره‌ی‌ست، همزمان فضایی به نظم درآمده و بی‌نظم است. البته که فضای سوم، این فضای تجربه‌کردن‌های غیرقابل نظارت و کنترل، در چشم نخبگان چیزی نیست جز تصویر شهری ویران و مکانی

⁹ Glocal city

¹⁰ In-between spaces

آشوب‌زده که از نظم خارج شده و بی‌اخلاقی در آن غوغا می‌کند؛ تصویر افراطی‌گری‌هایی که باید هر چه زودتر جلویش را گرفت یا به‌سرعت از آن دوری کرد (Baeten, 2001). اما درست در همین فضاهای سوم و فضاهای آزاد است که امید، آرمان‌های نو، آزادی و میل فعالانه به‌کار می‌افتد. درست در همین خلل و فرج، در همین شکاف‌ها و ترک‌های شهرِ معاصر شبکه‌ای و در عین حال تگه‌پاره است که ترکیب و تجمیع جدیدی از پرکتیس‌ها سربرمی‌آورد؛ پرکتیس‌هایی که غالباً در عمیق‌ترین لایه‌های طرد و شدیدترین محرومیت‌های اجتماعی ظاهر می‌شوند. این‌ها حاشیه‌هایی رادیکال‌اند که بخش حیاتی دموکراسی شهری قرن بیست‌ویکمی را تشکیل می‌دهند. و از قضا درست همین پرکتیس‌ها [ی حاشیه‌ای] هستند که به‌جد باید مورد توجه قرار بگیرند، پر و بال بگیرند، به‌رسمیت شناخته و ارزشمند قلمداد شوند. این پرکتیس‌ها فضای مختص خود را می‌طلبند؛ آن‌ها نیازمند خلق منظرهای مادّی و فرهنگی، جغرافیاهای نمادین خودند. این‌ها فضاهایی‌اند که در آن وضعیت سیاسی به‌پرسش کشیده و پرکتیس‌هایی برای دموکراسی‌سازی رادیکال تجربه می‌شود. چنین تجربیاتی می‌تواند امور پیشاپیش به اندیشه درآمده، نام‌گذاری شده و به‌ادراک درآمده و در یک کلام امور ممکن را دگرگون کند (Ranciere, in Levi et al, 2007: 4). این تجربه‌کردن‌ها راه را برای ساخت نقشه‌نگاری و کارتوگرافی‌های بدیلی از امور قابل اندیشیدن و قابل ادراک، امر ممکن و امر انجام‌شدنی هموار می‌کند. محقق‌کردن این تجربیات نیازمند تخیل و خلاقیت شهری و معمارانه‌ی چشمگیری‌ست. مهم‌تر آنکه این امر نیازمند بازانديشی در مفهوم شهروندی است؛ بازانديشی‌ای که تکرار هویت‌ها را به‌رسمیت بشناسد و معناها، کردارها و زندگی‌های متکثر را به‌صورت ریزوماتیک درهم بتند. این امر همچنین نیازمند آن است که شهروندان «جهانی-محلی» جدید پولیس، افق‌های شهری را بسط و گسترش دهند؛ شهروندانی که همزمان محلی و بی‌هیچ ترس و واهمه‌ای جهانی‌اند؛ آنانی که غالباً از توافقات سیاسی و پسادموکراتیکی که سرنوشت شهرها را تعیین می‌کند حذف می‌شوند. از نو برقرار کردن پولیس به‌عنوان فضایی برای مخالفت و عدم توافق، به‌عنوان مکانی برای ادا کردن جملات متفاوت و صدا دار کردن آنانی که هرگز شنیده و دیده نشدند، درست همان کار/مکانی‌ست که در آن سیاست راستین دموکراتیک شهری ظهور خواهد کرد.

Bibliography

- Agamben, G. 2005. *State of Exception*. Chicago: The University of Chicago Press.
- Albrechts, L. 2006. Bridge the Gap: From Spatial Planning to Strategic Projects. *European Planning Studies* 14 (10):1487-1499.
- Badiou, A. 2005a. *Being and Event*. London: Continuum.
- . 2005b. Politics: A Non-Expressive Dialectics. Paper read at Is The Politics of Truth still Thinkable?, A conference organized by Slavoj Zizek and Costas Douzinas, 25-26 November, at Birkbeck Institute for the Humanities, Birkbeck College, London.
- Baeten, G. 2001. Clichés of Urban Doom: The Dystopian Politics of Metaphors for the Unequal City - a View from Brussels. *International Journal of Urban and Regional Research* 25 (1):55-69.
- Brenner, N., and N. Theodore, eds. 2002. *Spaces of Neoliberalism – Urban Restructuring in North American and Western Europe*. Oxford: Blackwell.
- Brindley, T., Y. Rydin, and G. Stoker. 1989. *Remaking Planning: the Politics of Urban Change in the Thatcher Years*. London: Unwin Hyman.
- Burchell, G. 1996. Liberal Government and Techniques of the Self. In *Foucault and Political Reason: Liberalism, Neo-liberalism and Rationalities of Government*, eds. A. Barry, T. Osborne and N. Rose, 19-36. London: UCL Press.
- Canovan, M. 1999. Trust the People! Populism and the Two Faces of Democracy. *Political Studies* 47:2-16.
- Crouch, C. 2004. *Post-Democracy*. Cambridge: Polity Press.
- Cruikshank, B. 1993. Revolutions Within: Self-Governance and Self-Esteem. *Economy & Society* 22 (3):327-324.
- . 1994. The Will to Empower: Technologies of Citizenship and the War on Poverty. *Socialist Review* 23 (4):29-55.
- Dean, M. 1999. *Governmentality - Power and Rule in Modern Society*. London: Sage.
- Dikeç, M. 2005. Space, Politics and the Political. *Environment and Planning D: Society and Space* 23:171-188.
- . 2007. *Badlands of the Republic. Space, Politics and French Urban Policy*. Oxford: Blackwell.
- Diken, B., and C. Laustsen. 2004. 7/11, 9/11, and Post-Politics. Working Paper, Department of Sociology, Lancaster University, Lancaster LA1 4YL, UK
- Donzelot, J. 1984. *l'Invention du Social: Essai sur le Déclin des Passions Politiques*. Paris: Seuil.
- Foucault, M. 1979. On governmentality. *Ideology and Consciousness* 6:5-21.
- Goonewardena, K., and K. N. Rankin. 2004. The Desire called Civil Society: A Contribution to the Critique of a Bourgeois Category. *Planning Theory* 3 (2):117-149.
- Hajer, M. 2003a. Policy without Polity? Policy Analysis and the Institutional Void. *Policy Sciences* 36:175-195.
- , ed. 2003b. *Deliberative Policy Analysis: Understanding Governance in the Network Society*. Cambridge: University Press.
- Hallward, P. 2003. Introduction - Jacques Rancière - Politics and Aesthetics - an Interview. *Angelaki* 8 (2):191-193.
- . 2005. Jacques Rancière and the Subversion of Mastery. *Paragraph* 28 (1):26-45.
- Harvey, D. 2005. *Neoliberalism: A Short History*. Oxford: University Press.
- Healey, P. 1997. *Collaborative Planning: Shaping Places in Fragmented Societies*. Vancouver: University of British Columbia Press.
- Healey, P., S. Davoudi, S. Graham, and A. Mandanipour, eds. 1995. *Managing Cities, The New Urban Context*. Chichester: Wiley.

- Jessop, B. 1998. The Rise of Governance and the Risks of Failure: the Case of Economic Development. *International Social Science Journal* (50):29-46.
- . 2002. *The Future of the Capitalist State*. Cambridge: Polity Press.
- Laclau, E. 2005. *On Populist Reason*. London: Verso.
- Le Galès, P. 2002. *Cities: Social Conflict and Governance*. Oxford: University Press.
- Lemke, T. 2002. Foucault, Governmentality, and Critique. *Rethinking Marxism* 14 (3):49-64.
- Lévy, J., J. Rennes, and D. Zerbib. 2007. *Jacques Rancière: "Les Territoires de la Pensée partagée"*, 8 January 2007 [cited 28 February 2007]. Available from <http://espacetemps.net/document2142.html>.
- Miller, P. 1992. Accounting and Objectivity: The Invention of Calculating Selves and Calculable Spaces. *Annals of Scholarship* 9 (1/2):61-86.
- Mitchell, K. 2002. Transnationalism, Neoliberalism and the Rise of the Shadow State. *Economy & Society* 30 (2):165-189.
- Mouffe, C. 2005. *On The Political, Thinking in Action*. London: Routledge.
- Moulaert, F., A. Rodriguez, and E. Swyngedouw, eds. 2002. *The Globalized City - Economic Restructuring and Social Polarization in European Cities*. Oxford: University Press.
- Oatley, N. 1998. *Cities, Economic Competition, and Urban Policy*. London: Paul Chapman.
- Pagden, A. 1998. The Genesis of 'Governance' and Enlightenmen Conceptions of the Cosmopolitan World Order. *International Social Science Journal* 50 (155):7-15.
- Plato. 2003. *The Republic*. London: Penguin Books.
- Rancière, J. 1994. Post-Democracy, Politics and Philosophy: an interview with Jacques Rancière. *Angelaki* 1 (3):171-178.
- . 1995. *La Méésentente - Politique et Philosophie*. Paris: Editions Galilée.
- . 1998. *Disagreement*. Minneapolis: University of Minnesota Press.
- . 2000a. *Le Partage du Sensible: Esthétique et Politique*. Paris: La Fabrique.
- . 2000b. Dissenting Words. A Conversation with Jacques Rancière (with Davide Panagia). *Diacritics* 30 (2):113-126.
- . 2001. Ten Theses of Politics. *Theory & Event* 5 (3).
- . 2003a. Politics and Aesthetics: an interview. *Angelaki* 8 (2):194-211.
- . 2003b. Comment and Responses. *Theory & Event* 6 (4).
- . 2003c. The Thinking of Dissensus: Politics and Aesthetics. In *Fidelity to the Disagreement: Jacques Rancière and the Political*. Goldsmith's College: Post-Structuralism and Radical Politics and Marxism specialist groups of the Political Studies Association of the UK.
- . 2004a. Introducing Disagreement. *Angelaki* 9 (3):3-9.
- . 2005a. *Chroniques des Temps Consensuels*. Paris: Seuil.
- . 2006. *The Politics of the Aesthetics*. London: Continuum.
- Roberts, P., and H. Sykes, eds. 2000. *Urban Regeneration: A Handbook*. London: Sage.
- Robson, M. 2005. Introduction: Hearing Voices. *Paragraph* 28 (1):1-12.
- Schmitter, P. 2002. Participation in governance arrangements: is there any reason to expect it will achieve 'sustainable and innovative policies in a multi-level context'? In *Participatory Governance: Political and Societal Implications*, eds. J. Grote and B. Gbipki, 51-69. Opladen: Leske and Budrich.
- Soja, E. 1996. *Thirdspace*. Oxford: Blackwell.
- Swyngedouw, E. 1997. Neither Global nor Local: 'Glocalization' and the Politics of Scale. In *Spaces of Globalization - Reasserting the Power of the Local*, ed. K. Cox. New York: Guilford.
- . 2000. The Mont des Arts as a Ruin in the Revanchist City. In *Vacant City – Brussels' Mont des Arts Reconsidered*, eds. B. De Meulder and K. Van Herck, 267-281. Rotterdam: NAI Publishers.

- . 2004. Globalisation or 'Glocalisation'? Networks, Territories and Rescaling. *Cambridge Review of International Affairs* 17 (1):25-48.
- . 2005a. Governance Innovation and the Citizen: The Janus Face of Governance-beyond-the-state. *Urban Studies* 42 (11):1-16.
- . 2005b. A 'New urbanity'? The ambiguous politics of large-scale urban development projects in European cities. In *Amsterdam Zuidas - European Space*, eds. W. Salet and S. Majoor, 61-79. Rotterdam: 010 Publishers.
- . 2007. Impossible/Undesirable Sustainability and the Post-Political Condition. In *The Sustainable Development Paradox*, eds. J. R. Krueger and D. Gibbs. New York: Guilford.
- Swyngedouw, E., and M. Kaika. 2003. 'Glocal' Urban Modernities: Exploring the Cracks in the Mirror. *City* 7 (1):5-21.
- Swyngedouw, E., F. Moulaert, and A. Rodriguez. 2002. Neoliberal urbanization in Europe: large scale urban development projects and the new urban policy. *Antipode* 34 (3):542-577.
- Thomson, A. J. P. 2003. Re-Placing the Opposition: Rancière and Derrida. Paper read at Fidelity to the Disagreement, 16-17 September, at Goldsmith's College, University of London.
- Valentine, J. 2005. Rancière and Contemporary Political Problems. *Paragraph* 28 (1):46-60.
- Whitehead, M. 2003. 'In the Shadow of Hierarchy': Meta-Governance, Policy Reform and Urban Regeneration in the West Midlands. *Area* 35 (1):6-14.
- Žižek, S. 1998. For a Leftist Appropriation of the European Legacy. *Journal of Political Ideologies* 3 (1):63-78.
- . 1999a. Carl Schmitt in the Age of Post-Politics. In *The Challenge of Carl Schmitt*, ed. C. Mouffe, 18-37. London: Verso.
- . 1999b. *The Ticklish Subject - The Absent Centre of Political Ontology*. London: Verso.
- . 2002. *Revolution at the Gates - Žižek on Lenin - The 1917 Writings*. London: Verso.
- . 2005a. Against Human Rights. *New Left Review* (34):115-131.
- . 2005b. Against the Populist Temptation. Paper read at Is The Politics of Truth still Thinkable?, A conference organized by Slavoj Žižek and Costas Douzinas, 25-26 September, at Birkbeck College, University of London.
- . 2006. The Lesson of Rancière. In *The Politics of the Aesthetics*, ed. J. Rancière, 69-79. London: Continuum.